

سوسیالیسم

جنبش کارگری ایران و مسئله تشکلهای کارگری

نور

طبقه کارگر ایران چه در رژیم گذشته و چه در حاکمیت جمهوری اسلامی هیچگاه از تشکلهای مستقل خود برخوردار نبوده است. این درحالیست که یکی از ابتدایی ترین حقوق شناخته شده کارگران در سطح جهان ایجاد تشکلهای کارگری جهت دفاع از حقوق ومطالبات کارگران در مقابل سرمایه داران می باشد. در ماههای پیش از انقلاب و بهنگام متزلزل شدن رژیم شاه، در بسیاری از کارخانجات ومؤسسات تولیدی، شوراهای کارگری شکل گرفت ویراستی این شوراهای بویژه در صنایع نفت، نقش ارزنده ای در سرنگونی رژیم شاه ایفا کردند. در مدت همین دلیل بود که رژیم جمهوری اسلامی بسمحض استقرار، همین شوراهای را هدف قرار داد. باین ترتیب که ابتدا با تشکیل خانه کارگر در سال ۱۳۵۸ سعی نمود آنها را تحت کنترل ونظارت خویش قرار دهد و البته پرسونل اسلامی نیز بر آنها افزود در همانحال از آنجائیکه عملاً کنترل همه جانبه ای بر این شوراهای نداشت، انجمن های اسلامی را در کارخانه ها برپا ساخت تا بمثابة از گانهای جاسوسی ومسکوب دولتی، مبارزات کارگران را به شکست بکشاند. در دیماه ۱۳۶۳ قانون شوراهای اسلامی کار رسماً در مجلس تصویب رسید و در مردادماه ۶۴ آئیننامه آن توسط دولت تنظیم و به واحدهای مختلف ابلاغ گردید. براساس آئیننامه فوق شوراهای اسلامی کار می بایست در واحد های ۳۵ نفر به بالا تشکیل گردد. اما از آنجا که آئین شوراهای یک تشکل دولتی بود مورد استقبال کارگران قرار نگرفت و در واحد هایی که انتخابات شوراهای بازر و اجبار دولت برگزار شد جمعاً پس از ۵ سال به ۱۳۷۳ واحد می رسید و حال آنکه ۵ هزار واحد تولیدی مشمول این قانون می باشد.

جمهوری اسلامی اما باین دواگان خود ساخته نیز بسنده نکرد و تصمیم به تشکیل رسمی شعب سازمان در کارخانه گرفت که از گانهای حراست نامیده می شدند. آنها با ارائه فرمایشی به کارگران از آنها خواستند مشخصات کامل خود و خانواده، وابستگی سیاسی ومحتی داشتن قایل در خارج از کشور را در این فرمها قید کنند. این اقدام نیز نتوانست اعتراضات ومبارزات کارگران رامهار نماید.

بقیه در صفحه ۴



سه روز پیش از آغاز بازی فوتبال میان دو تیم ایران و آمریکا در چهارچوب جام جهانی فوتبال در فرانسه باوون اولبرایت وزیر امور خارجه آمریکا، در یک سخنرانی بی سابقه که کاملاً با مواضع تانکونی و رسمی آمریکا مغایرت داشت، خواستار آفاز مذاکرات مستقیم با ایران بر سر موانع موجود در رابطه دو کشور شد. وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد اگر جمهوری اسلامی مایل باشد، آمریکا حاضر است وارد یک پروسه پیشرونده بسوی یک رابطه نرمال با ایران شود. او تاکید کرد که گرچه شکان عمیقی دو کشور را از هم جدا می سازد، اما می توان با مذاکرات، بتدریج اختلافات موجود را برطرف کرد.

در همین حال وزیر خارجه آمریکا تاکید کرد که سیاست کشودش در مورد بهره برداری از نفت و گاز حوزه دریای خزر تغییری نکرده است این اولین بار است که آمریکا بدون تاکید بر شروطی که پیش در آمد عادی سازی رابطه با ایران بود یعنی دست برداشتن از احتلال جزر روند صلح خاورمیانه وحماسایت از گروههای تروریستی اسلامی در خاورمیانه و بالاخره پروژه تولید سلاحهای هسته ای و... خواستار مناسبات عادی با ایران شده است. از هنگام روی کار آمدن دولت خاتمی و اصلاح تشنج زدائی دیپلمات خارجی، هر چند سیاست خارجی ایران بدلیل مذاکرات متعدد قدرت، یکدمت ویکپارچه نبوده است، اما در همین حال گامهای مهمی در رابطه با بهبود روابط باکشورهای جنوسی خلیج فارس ومنجمله عربستان سعودی، از سوی دولت برداشته شده، بعلاوه رئیس جمهور ایران در کنفرانس اسلامی که چندی پیش در تهران برگزار شد، از هرگونه حمله به آمریکا خودداری کرده و در مصاحبه خود با شبکه C.N.N خطاب به مردم آمریکا در سال نو مسیحی پیشنهاد تبادلتهافت فرهنگی، هنری، علمی و ورزشی را با مردم آمریکا پیش کشید و هنگامیکه کشتی گمران آمریکا به ایران سفر کردند، با استقبال غیر منتظره ای مواجه گردیدند و بالاخره در مراسم سالگرد دوم خرداد هنگامیکه تعدادی معلود از عناصر حرقه آبی، شعار مرگ بر آمریکا سره دادند رئیس جمهور ایران متذکر شد که ما در اینجا از صلح و دوستی صحبت می کنیم و خواستار مرگ کسی نیستیم. این موضعگیریهای دولت، از چشم سیاستمداران آمریکا بنور نمایانده است. موضعگیری اخیر

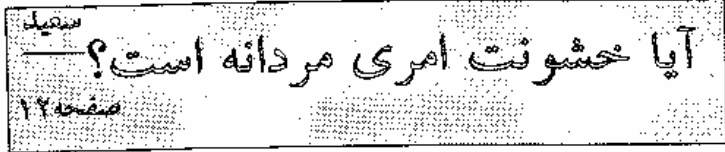
بقیه در صفحه ۴

سوسیالیسم منجمد، فرم رادیکال

ناصر پیشرو

بررسی انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری

در صفحه ۵



صایری

هم دولت کارگری

هم دولت بورژوازی

هر چه پیش آید خوش آید

دنیای راه کارگر، در جنبش چپ کارگری ایران دنیای پر رمز و راز ویژه ای است. دنیایی مملو از تاکتیکها ومیاستهای منفصل، مقطعی ومتناقض. دنیایی از اعتقاد و بی اعتقادی همزمان به سیاستهای خود، نه صرفاً در هر تند پیچ که در دقایق پیشروی هر سیاستی. دوگانگی اساس رمز و راز دنیای راه کارگر است. در همین حال از حق نگذریم، ویژگی اش در "پویایی" اش است. قدمی به چپ می گذارد، قدمی به راست، قدمی به عقب، قدمی به جلو.

بقیه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری شورائی

از تازه ترین موارد این پیچ و تاب "تاکتیکی" بازگشتی نعل تازه ای از التقاط گرایسی، برسر مسأله اساسی انقلاب یعنی قدرت سیاسی است. بازگشتی عرصه دیگری در "مغولیت"، "تواضع پنیسی" و "دروغ پنیسی" که سیاست را "هنرمکن ها" می انگارد. عقد دوامدادهای برای تحلف دودولت از بیخ و رسن متفاوت، و هر دو همزمان، به تائبه اکثرانیو جمهوری اسلامی، بیان تناقض مزمن، یک پی اصولی محض، تزلزل ویی اعتقادی آشکار به توافقات رسمی خود است. دره نسیای راه کارگرمی توان همزمان هم خواهان دولت کارگری بود وهم خواهان دولت بورژوازی. هم می توان با نیروهای معتقد سرنگونی جمهوری اسلامی و "پرسیایی دولت کارگری متشکی برارگانهای کارگرمندان" ائتدکار کارگران وزحمتکشان "عقد قرارداد" است. هم می توان با نیروهای معتقد به سرنگونی جمهوری اسلامی و پرسیایی یک پارلمانتاریسم بورژوازی به توافق رسید و تمهد داد تا تحقق این جمهوری به مبارزه مشترک ادامه داد.

سوسیالیستی مبارزه نمی کنند. با تمام تور مبارزه کرده است. توجه کنید، در این سند اولاً مسأله برسر اصول است، اتم "اصول بنیادی". موضوع این یا آن تاکتیکی یا اتحاد عمل نیست. ثانیاً حاکمیت کارگران وزحمتکشان که در جای دیگری از این سند بیلرستی از آن بعنوان "خود حکومتی کارگران وزحمتکشان" نام برده شده، مقوله ای کلی در برابر سرمایه داری بطور کلی فقط نیست. مشخصاً این حکومت در برابر رژیم جمهوری اسلامی مطرح شده است. ثالثاً، تنها و تنها همین نوع دولت به تائبه اکثرانیو جمهوری اسلامی محسوب شده که راه کارگر مدعی است جز برای تحقق آن مبارزه نمی کند. آیا انترا است وقتی که می گوئیم عقد قرارداد های مشابه دوگانه (زاد آورنده چند گانه در مورد این مسأله) اساسی که "اصول بنیادی" راه کارگر هم هست، بی پرنسیبی و ناباوری به باورهای قراردادی خود است؟

هم دولت بورژوازی

هم دولت کارگری

هر چه پیش آید خوش آید

راه کارگر بیلرستی در همان گزارش ادامه می دهد: "باشکل گیری همکاری های مشخص تر میان فعالان چپ رادیکال مبارزه برای ایجاد یک بلرک گسترده از جریان های مختلف چپ کارگری می توانند ریسر روشن تری بیفتند. این مبارزه بدون گسست قاطع از سنت جبهه سازی های فراطبقیاتی توسط کمونیستها (با هدندهای مبارزه بادیکتاتوری یا امپریالیسم وغیره) که در فرهنگ نچپ ایران بسیار ریشه دار است نمی تواند به هدفهای مطلوب دست یابد. باید با استقلال روشن نشان داده شود که تلاش برای ایجاد ضدیکتاتوری (خواه بجای تلاش برای ایجاد اتحاد چپ کارگری باشد وخواه بعنوان هرمدیف آن) در شرایط مشخص ایران امروز اولاً بلحاظ عملی به نتایج درخور توجهی نمی رسد؛ ثانیاً خلا یک قطب سیاسی نیرومند مانع دمکراسی و سوسیالیسم را مزمن تر می کند؛ ثالثاً به قاطعیت سیاسی واستقلال برنامه ای چپ کارگری آسیب می رسد. وقتی می تواند موجب انحلال فکری و سیاسی آن بشود." رفقا! برابر آنچه به معادله نشتمه اید. آخر از کدامین سنت جبهه سازی های فرا طبقیاتی که در فرهنگ چپ ایران بسیار ریشه دار است، سخن می گوئید؟ خود بگوئید، باید با استقلال روشن به کدامین فرهنگ داران سنت جبهه سازی نشان داد که اینگونه جبهه سازی ها "هرودیف" اتم برسر مسأله انقلاب ودولت، خلا یک قطب سیاسی نیرومند چپ را مزمن تر می کند، که به قاطعیت سیاسی واستقلال برنامه ای چپ کارگری

آسیب می رسد و موجب انحلال فکری و سیاسی آن می شود؟
 ریشه این همه سرگشتگی وجبهه بازی های هرمدیف درجا است آ درتارویبود فراطبقیاتی راه کارگر. شورش کتبی اش علیه سنت های فراطبقیاتی شورشی درونی است. تهبیب اش به سنت داران جبهه و فرهنگ چپ ونیز به چپ "بانه کتبی" است از دون. رسته ها نسی که ساخت ویادت راه کارگر را می یافند و ناهمکن اند. تارویبودی یافته شده از لیبرالیسم، سوسیال - دمکراسی و کمونیم، یک پوپولیسم اکلکتیمی. راه کارگر برپروپولیسم شورید. واقعیت این است که پروپولیسم رادیکال شورید تارپوپولیسم اکلکتیمی اش را بپوشاند. اما تصور نشود که تمامی سرگشتگی ها و یازگشت به اصل خود مبارزه ظلی پیش رفته، یا باصراحت و یا باشکل و شمایلی یکجور. هر زمان نگلی داشته. پویایی است دیگر این پروپولیسم هم فرهنگ خودش را دارد، دوگانه گی ها و ابهام در مفهوم می شود پویایی و بلوغ سیاسی. از همین رو است که در نزد راه کارگر قدرت سیاسی چنانشین با تمام رنگانگی همواره یادگانه و چند گانه بوده است و یا مبهم و فراطبقیاتی. کالبد شکافی تاریخی - تفصیلی لازم نیست تا تمامی دوگانگی ها و ابهامات آتیات شود. ذکر نمونه وار چندین "یافتن یافتن ها" کفایت می کند.
 راه کارگر هنوز در جبهه شورشی علیه پروپولیسم خلقی بود که کلید انقلاب ایران را یافت و در "استقلال، آزادی، رهائی از سرمایه وابسته" شعارش نمود، تدارک جبهه متحدی علیه سرمایه وابسته از ملزومات اساسی مادی کردن این شعار "تعبیر پروپولیسمی" بود.
 بعد "جبهه متحد کارگری" علم شد. آن چنان بی درو بیگر و فیراخ که تنها در یک گوشه اش "جبهه متحد خلقی" می توانست بساط اش را بپهن کند.
 این قبیل تغییر شکل و الفاظ اما راه بجائی نمی برد سیاستی دیگر لازم بود، یافته شد یا یافته شد، "صلح، نان، آزادی، حکومت شورائی" حاصل اش بود. گویا کلید جنبش چپ انقلابی فراتر از آمد. راه کارگر حکمی شد که چپ انقلابی باصراحت بیکریش برای حکومت شورائی راه را بر پروپولیسم و اکونومیسم می بندد. چندان بی ربط نیست. قسمی به چلو دربرش از دوران عقولیت واز پروپولیسم. این اما روایت نیمه گازه ای است "طرح فرهنگ ولایت قبیله" منبوی بود در جبهه نیمه دیگر. پوششی که خواست درونی برای یک دمکراسی بورژوازی را با خواست حکومت شورائی پیوند زد.
 الزامات اش مشخص بود. تدارک "استلانی" بر پهنی "فصل مشترک احزاب سیاسی" برای یک دمکراسی غیر طبقیاتی. چرا که "دمکراسی پروپولیسمی و دمکراسی پرولتری هر دو از قشره هونان ولایت قبیله در عزم اند." ولایت قبیله بورژوازی متوسط و کوچک را "به دفاع از دمکراسی بورژوازی سرور داده است" پس باید توجه داشت که "طرح دمکراسی به صورت مقوله ای طبقیاتی منجر به زمین غیر چپ می شود" توگویی که خواست "حکومت شورائی" با آنچه آب و تاقب یافتن یافتن، فقط به این می ماند، که "عصای دست" دمکراسی بصورت مقوله ای غیر طبقیاتی باشد.



هم دولت بورژوازی هم دولت کارگری

هیچ برهه ای در تمامی این دوران راه کارگر فراموش نکرده که با «تعمیق» در دیدگاه اش نسبت به دولت کارگری بطور کلی، اما ضرورت و مکرری بورژوازی را هم بیشتر مشخص یادآور شود و نظریاتی این دورا در هم آمیزد، یا متناوبا و یا همسازات هم به پیش کشد. باین وجود شاه دوران قبل از کنگره های اخیر، تاکیید بردولت کارگری دروجه عمده تاکییدی تاریخی و عمومی بود و تاکیید بر مکرری بورژوازی، تاکییدی عملی و مشخص. توجه کنید به قطعنامه های کمیته مرکزی «انقلاب اجتماعی نیز برای شعله روشن نیازمند هرگز گرفتن انقلاب دمکراتیک است. از دست گرفتن انقلابی است که جنبش انقلابی در ایران درگام نخست با مطالبات عمومی دمکراتیک که مطلقا مخصوص بورژوازی و مصلحتی داریتدانشاز خواهد شد، پس نادرست خواهد بود که در نخستین گام انقلابی جنبش همگانی - دمکراتیک را با پلاتفرمیسی مخاطب قرار دهیم که متضمن درخواستهای انتقالی نیز هست - این یک فرمولیستی حقیقه شده ای است. در عین حال صریح است، درها معلق نیست، می شود بر سرش بحث کرد. می توان باحاملین اش مخالف بود ولی باورشان را جفی گرفت. راه کارگر اما دیوارش چینی نبود (تجسس) و برابری فرمولیستی نیز نماند، چرا که بیش از حد صریح است. صراحت وعدم ابهام قدرت مانور پوپولیسم اکلکیستی را معهود می کند و پویایی اش را مسعود. تاوتلیتی که هنوز آرایش نیروهای طبقاتی با مساله قدرت سیاسی تعیین تکلیف نکرده و یا تعیین تکلیف اش هنوز در چشم انسان روشن نیست از «دور اندیشی» بطور است که با قاطعیت موضع گیری کرد. حال آنکه دوگانه گی و ابهام برای سوخت و ساز این نوع پوپولیسم مناسب تر است. چنین است که راه کارگر به همان میزانی که برپوپولیسم و شعارهای پوپولیستی برآشفست و خواستار شفاوینت دشمنان طبقاتی گشت، به همان میزان دوگانگی اش را تشدید کرد. طبقاتی کردن انقلاب و قدرت سیاسی حوزه ای بود که ازها «حکومت خلقی» را به تجزیه می کشاند. در عین حال هستی پوپولیسم اکلکیستی تاب تعیین تکلیف با چنین تجزیه ای را نداشت و ندارد. کلید نجات اکلکیسم یافته شد: هم این و هم آن. همسازات و همزمان با یکدیگر و تاکیید لایبستگی دارد به سنجش دهای تحولات سیاسی. تشدید همین دوگانگی است که راه کارگری که جز برای دولت کارگری در کس راه جمهوری اسلامی مبارزه نمی کند را همزمان به اتحاد دیگری که جز برای دمکراسی بورژوازی در برابر جمهوری اسلامی مبارزه نمی کند، می کشاند.

زمانی رفیق شالگوینی در مصاحبه با نشریه کار (اکثریت) گفته بود: «ما به هیچ وجه «عاقبت» نقشه ایسم و امپریالیسم هرگز به ذات آن را واقع بینی» که سیاست را «ما هر میکنه ما» می دانیم گرفتار نسیم». چه بگوئیم؟

عملکردهای رژیم نظیر ماجرای ایران گیت و مسک فارلین و... پوچی ادعاهای رژیم را اثبات می کند. همچنین بند و بستهای پنهانی دولت وقت ایران با ریزگان برای شکست دمکراتها در انتخابات آمریکا مسئله فراموش شده ای نیست هر چند هنوز تعدادی از عوامل وابسته به جناح راست سعی می کنند به مناسبت هائی این شعارها را تکرار کنند. اما یک مسئله را نباید از نظر دور داشت که اگر مردم ایران به این شعارهای غولم فریبانه بی اعتنا می باشند اما هنوز جمهوری اسلامی نزد فلسطینی ها و دیگر گروه های عرب منطقه خاور میانه و حتی در برخی کشورهای مسلمان آفریقا، مظهر مبارزه با آمریکا تلقی می شود و از گمان ولایت قبیله و جناح راست سستی منافع آن تلاش دارد بر این توهمنا همچنان دامن بزند و به نفع خود سود جوید، بعلاوه سیاست دولت خاصی مبتنی بر تشنج زدانی و خروج ایران از انزوی بین المللی، مورد پشتیبانی مردم قرار دارد، آنها بر این باورند که رفع تحریمهای اقتصادی آمریکا، بسیاری از مشکلات اقتصادی ایران را برطرف خواهد ساخت. هرچند که این تصور شاید تومی بیش نباشد، چرا که رفع تحریمها و گسترش و جذب سرمایه های خارجی در ایران شاید بتواند پیسود نسبی در وضعیت اقتصادی پدید آید. اما نمی توان بجران اقتصادی موجود در ایران را باسنگر باشد. اما حتی در همین حد محدود نیز کاهش ابعاد بحران اقتصادی مورد علاقه جناح راست سستی نیست زیرا این خود می تواند موجبات تقویت دولت خائشی را فراهم آورد. همچنین جهت این جناح که پیش از انتخابات یکی از عناصر خود را راهی انگلستان کرده بود تا آمریکا و اروپا را متقاعد سازد که در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری به مسئله سلمان رشیدی و هم رابطه با آمریکا حل و فصل خواهد شد، امروز و دیبایل شکست در انتخابات با تشنج آفرینی و غوغا سازی و شعار ملی بی محتوای ضد امریالیستی و ضد آمریکایی همچنان به غرامت ریبی های خود ادامه می دهد.

آنچه به منافع مردم ایران باز می گردد، مبارزه با سیستمی است که استثمار را سازمان می دهد، یعنی مبارزه با نظام سرمایه داری و نفی ستم و استثمار است حال استثمار چه توسط سرمایه وطنی باشد، چه اروپائی، چه آمریکائی و چه آسیائی. بعلاوه اساسا بحران اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری است و در ایران بدلیل ویژگیهای خاص موجود و جناحهای مختلف که هر یک امپراطوریهای خود را پدید آورده اند و صد ها بنیاد و موسسه که عمدتا تحت سیطره جناح بازار و بورژوازی سستی و دلال قرار دارد و آنچه شان غارت و چپاولی بر اموالی که اساسا متعلق به ملت است حکمفرماست که حتی در رژیم گذشته سابقه نداشته است.

تا زمانی که مردم بر سرنوش خویشت حاکم نباشند، تغییر اساسی در وضعیت توده ها پاییده نخواهد آمد. این تصور که رفع تحریمهای اقتصادی آمریکا، مشکل گشای همه مشکلات کنونی است، یک توهم بیش نیست. اما پنهان شدن پشت شعارهای ضد آمریکائی برای سرپوش گذاردن بر اهداف ارتجاعی و فریبکارانه نیز دیگر راه پنهانی نمی برد چرا که متعلق به جهان دوقطبی بود و یوندهای سرمایه در سطح جهان آنچنان گسترده است که دیگر وطن نمی شناسد.

وزیر خارجه آمریکا، فوعی پاسخگوشی به تفسیر موضع دولت ایران در قبال آمریکا می باشد اما دلایل دیگری نیز وجود دارد که دولت آمریکا را واداشته تا رویایت خود را با ایران بهبود بخشد:

۱- سیاست تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران، عملا موجب گردهم بازار ایران در اختیار و قبای آمریکا یعنی اروپا و ژاپن قرار گیرد و همچنین پروژه های نفت و گاز ایران که شرکتهای آمریکائی از آن سر کنار مانده اند، موجب گشته تا کمپانیهای آمریکائی فشار بیشتری بر دولت خود وارد آورند تا به نفس تحریمها از جمله قانون وانانی اتمام کند. قانونی که سرمایه گذاری بیش از ۹۰ میلیون دلار در ایران موجب تشبیه شرکتها و موسسات سرمایه گذار از سوی دولت آمریکا خواهد شد. این قانون که علیرغم تهدیدات آمریکا مورد بی اعتنائی کمپانیها ی نفی فرانسوی قرار گرفت و بعلاوه اتحادیه اروپا اساسا این روش آمریکا را محکوم کرده که می خواهد برای اروپا تعیین تکلیف کند که با کدام کشور مناسبات اقتصادی داشته باشد ولذا آمریکا ناچار شد از تحریم شرکتها ی نفی تروال ولف در سرمایه گذاری در ایران صرف نظر کند که نوعی شکست قانون دامانو محسوب می شود بهین جهت اکنون دولت آمریکا شدت تحت فشار کمپانیها ی صنعتی و نفتی آمریکائی قرار دارد تا با عادی سازی مناسبات خود با ایران آنها نیز بتوانند از بین بازار سهمی برند.

۲- مسئله بهره برداری از نفت و گاز کشورهای آسیائی سابقه و انتقال آن به اروپا یکی از معضلات کمپانیهای آمریکائی است. از یکسو کم هزینه ترین و با صرفه رین راه این انتقال ایران است اما ازسوی دیگر هریمهای اقتصادی آمریکا علیه ایران، مانع کارگیری این راه می باشد و آنها ناچارند راههای دوسرو پرهزینه تری را برگزینند و این خود شامل شاری ازسوی کمپانیهای نفتی بردولت آمریکا جهت نع تحریمها و برقراری مناسبات با ایران می باشد. - مسئله صلح خاور میانه و نقش ایران در آن مشابه ک کشور بزرگ فوکیک منطقه استراتژیک و با توجه نفوذش بر گروههای اسلامی درگیر با اسرائیل در این منطقه عامل دیگری است که ضرورت این رابطه را بر ریکا تحمیل می کند بویژه که سیاستهای دولت ست اسرائیلی که عملا ترار داد صلح اسلو را زیر بال برده است، نزدیکی آمریکا به ایران می تواند ملی فشاری بر اسرائیل به حساب آید تا بر تعهدات دین دهد.

۳- دولت آمریکا در تغییر سیاست خود در قبال ان، با مانع بزرگی که همانا در مجلس نمایندگان نگره آمریکا می باشد مواجه است که بهبودیان یکا نفوذ زیادی در آنها دارند و نزدیکی آمریکا به ن را بضرر منافع اسرائیلی میدانند و هر از گاهی ن جیدینی علیه ایران به تصویب می رسانند. که سواره ی دولت کلینتون تحت عنوان مشاوریت نابع ملی آمریکا آنها را و تو کرده است. در ایران بر رغم مواضع دولت خائشی که خواستار حل لانان با آمریکا طی یک پروسه گام به گام است از آنجا که شدت وا قعی هنوز در دست ولایت و جناح راست سستی است که پشت ولی فقیه ز گرفته است، شدت با سیاست دولت مخالفت ریزند.

دینی نیست که اکثریت مردم ایران شعارهای ضد کاپی و ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی را کارانه می دانند، چسرا که پس از ۲۰ سال

جنبش کارگری و مسئله تشکیل های کارگری

در آبانماه ۱۳۶۹ قانون کار جمهوری اسلامی سرانجام پس از سالها کشمکش میان جناحهای حکومتی، تصویب رسید. در این قانون علاوه بر شروطهای اسلامی کار بعنوان تشکلهای کارگری که می بایست در واحدهای بالای ۳۵ نفر شکل بگیرند، کارگاههای زیر ۱۰ پرسنل، مجاز به تشکیل انجمن های صنفی بجای سندیکاهای صنفی شدند و واحدهای بین ۱۰ تا ۳۵ نفر می توانستند "نماینده کارگران" داشته باشند. با تصویب قانون کار و مشخص شدن ارگانهای کارگری دولتی در کارخانه ها، انجمن های اسلامی و رسماً به واحدهای تابعه و وزارت کار و تحت ارشاد سازمان تبلیغات اسلامی قرار گرفتند که در واقع سه ارگانهای ایندروملی، رژیم و مسئولین جمهوری اسلامی در کارخانه ها تبدیل شدند. این تغییر مسئولیت یعنی تبدیل این ارگانها به نهادهای تجمیعی و ششوی مغزی در کارخانه ها زمانی مسیر شد که ارگانهای هراست خودمستقیناً وظیفه جاسوسی و سرکوب را بعهده گرفتند.

اما ظاهراً همه این اقدامات کافی بنظر نمی رسید زیرا در سال ۷۳ تشکیل ستاد امر به معروف و نهی از منکر بنسبتور خاصه ای در کارخانه ها برپا گردید که هدف آن افزایش بهره وری کار و بالا بردن سطح تولید در کارخانه ها اعلام گردید. ترکیب این ستاد شامل مدیریت، امام جمعه ها، افراد مسیحی و اعضای شوراهای اسلامی کار بود.

در مردادماه ۱۳۷۵ علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر در مصاحبه با روزنامه سلام از اینکه خانه کارگر شعاع محدودی از کارگران را درخورد آورده ابراز ناراضی می کند و می گوید:

حدود ۱۵۰۰۰ شورایی اسلامی کار، کمتر از ۱۰۰۰ انجمن صنفی و ۱۰۰ نمایندگی کارگری در کشور زیر چتر خانه کارگر قرار دارند که شعاع کوچکی از حدود ۴ میلیون نفر جامعه کارگری است. و اما با تشدید تضادهای اینجانبهای اصلی حاکمیت بورژوازی در انتخابات مجلس و سپس ریاست جمهوری خانه کارگر بنفع کارگران سازندگی و طرفداران رنسانسجالی در انتخابات مجلس و بیع خانی در انتخابات پس از آن وارد انتخاباتی شد.

جناح رسالتی ها و ویا راست سنتی و روحانیت ساز برای جلب آراء بخش از کارگران سنتی و مذهبی دست بکار ایجاد "جامعه اسلامی کارگران" شدند. این ارگان ارتجاعی در جریان انتخابات ریاست جمهوری هدف خود را "تقویت روحیه ولایت پذیری در کارگران" اعلام کرد و حتی در نظر داشت گروههای نفاقین رهبر ایجاد کند. در واقع رهبر اصلی آنان گروه مرتجع فئدائین اسلام، تلاش می کرد با پیروی در انتخابات ریاست جمهوری، حکومت "عدل اسلامی" بعنوان حکومت شبه طالبان در ایران را برقرار سازد که با شکست سنتی روبرو شد.

همه تلاقتها و رنگارنگ جمهوری اسلامی طی ۱۹ سال گذشته همواره به کنترل در آوردن و مهار و سرکوب مبارزات بحق کارگران بوده است. اما هیچیک از تشکلهای تحمیلی این رژیم مورد استقبال کارگران قرار نگرفته چرا که هیچگاه این تشکلهای دولتی در غرضه مبارزات روزمره کارگری سیاسی و مطالبات حقوق و مطالبات کارگران نبوده بلکه بالعکس نقش سرکوبگر آنها را داشته اند. اما طی ۱۹ سال گذشته و علیرغم همه تشیخات و تانکیکهای مختلف، جنبش کارگری هیچگاه از نفس نیاننده بلکه بالعکس پرتوان ترگشته و مقام مبارزات کارگری اشکال متکاملتری یافته است.

بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق، دیگر دولت بهانه ای برای عدم پاسخگویی به خواسته ها و مطالبات کارگران نداشت و از سوی دیگر علیرغم رشد اقتصادی چند ساله اول پس از پایان جنگ، تورم رشد یابنده منام و وضعیت معیشتی کارگران را و وخیم تر میساخته.

صمت و سوی جنبش کارگری بویژه در صنایع بزرگ نشان میدهد که کارگران بویژه دریافته اند که بدون تشکلهای مستقل خود قادر به پیشبرد مبارزات خود نخواهند بود و لذا اولین حرکت هدند در این راستا در سال ۷۵ توسط ننگران تحقق یافت. در روزهای ۱۷ و ۱۸ دیماه ۷۵ یک گردهمائی از نمایندگان پانزدهگانهای افغانستان، شیراز، تبریز و تهران تشکیل گردید که هدف آن ایجاد یک تشکل سراسری پایدار بود. البته همگان بخاطر دارنده که عکس العمل ساواها در حمله به این تجمع چگونگی هراس رژیم را از سازمانیابی کارگران بر ملا ساخت.

اما این واقعیت همچنان برجاست که وقتی کارگران به تجربه به این مهم واقف می شوند که باید در راستای تشکلهای خود حرکت کنند سرکوبها تنها باعث می شود این جهت گیری و مخفیانه صورت گیرد و طبعاً ایامی وسیع و توده ای نیابد اما اصل مسئله هیچگاه یکلی منتفی نمی شود. بهیمن جهت طی چندسال گذشته حرکتها و اعتراضی و اعتراضی نشان از هماهنگی نسبی در هرواحدها در اما شایسته حرکتها ی همزمان در واحدهای مختلف می باشد.

در سال ۷۶ ما شاهد اعتراضات کارگری در واحدهای مختلف بودیم از جمله مهمترین آنها در ماشین سازی ارواک، تورداها، کشت و صنعت هفت تپه، سیمان شیراز، ذغال سنگ شاهرود، تراکتورسازی تبریز، ماشین سازی تبریز، پالایشگاه تبریز، بسیاری از ریسندگی ها و ریافتندگی ها در افغانستان (پانفاز-پارش - سیمین) نساجی بهار، جهان پیت کرج، جهان نصیرالام صحنین اعتصاب در گروه صنفی قطعات پولاد کرج، و بسیاری از کارخانجات شرب است تهران که حدود ۳۵ هزار کارگر را در بر می گیرد. پوست و مخدرات کرمانشاه، مترو تهران و سبوه است. اما برجسته ترین حرکت کارگری که نشان از تشکل نسبی کارگران داشت و هماهنگی بخشهای مختلف را بنمایش گذارد اعتصاب گروه صنعتی ملی با ۲۶ شرکت در مرداد ۷۶ بود که در ۱۲ بهمن ۷۶ با تغییر پایان یافت. هرچند وجه مشترک همه حرکتها اعتراضی و اعتراضی بلحاظ مطالبات منظومه در سال ۷۶، افزایش دستمزد، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، امنیت شغلی، اعتراض به عدم پرداخت دستمزد، بوده است. اما در مطالبات گروه صنعتی ملی مسئله حق تشکلهای صنفی نیز مطرح شد است. این امر نشانده آنست که کارگران به تشکلهای دولتی و رنگارنگ بی اعتنا بوده و خواستار ایجاد تشکلهای مستقل خویش هستند. خواستی که از سوی ننگران در سال ۷۵ عملاً میرت که تحقق یابد و سرانجام تحقق خواهد یافت.

و خامت اوضاع اقتصادی طی سالهای اخیر آنگنشان آشکار است که حتی برخی از سرکردگان جمهوری اسلامی نیز ناچار به اعتراف بدان هستند. اخیراً سرعنی زاده نماینده تهران در مجلس و دبیر سینما رحمانت از

تولید ملی گفت: "قدرت خرید مردم در وهاله گذشته به یک سوم کاهش یافته است". وی افزود: "واحدهای تولیدی ایران با بحران جدی روبروست. بعضی واحدها قدرت پرداخت حقوق کارگران را ندارند در حالیکه مثلاً در صنایع هلی ۵ میلیارد تومان کلا انبار شده است اما قدرت خرید وجود ندارد" وی بحران اقتصادی را محصول کاهش قدرت خرید مردم و واردات بی رویه می داند، گفته می شود که در حال حاضر در صنایع نساجی، پوشاک و پشم ۴۵ درصد ظرفیت اسمی کارخانه ها کار می کنند.

در حالیکه در سال ۷۵ خط فقر بگفته وزیر بازرگانی معادل ۶۸ هزار تومان برای هراخوانوار شهری در هر مکر ۴۵ هزار تومان در شهرستانها و ۳۸ هزار تومان در روستا ها اعلام شد، در سال ۷۶، وی شهریه خط فقر را برابر ۸۰ هزار تومان و سرعنی زاده آنرا ۱۰۰ هزار تومان اعلام کرد.

این در حالیکه که حداقل دستمزد روزانه کارگران برای سال ۷۷ برابر ۱۰۰۰ تومان دروزتعیین شد، یعنی نسبت به سال گذشته که ۸۴۸ تومان بود تنها افزایشی برابر ۱۵۷ تومان در روز نشان می دهد که نسبت به میزان تورم بسیار ناچیزی می نساید و در مقایسه با خط فقر حقوق بیش از ۳۰۰ هزار تومان در ماه یعنی نصف میزان آن که کمتر از آن خط فقر نامیده می شود. در چنین شرایطی کارگران برای بهبود وضعیت معیشتی خود که هر روز وخیم تر می شود و تنازه خطر بیکاری و از دست رفتن این حداقل دستمزد با توجه به بحران اقتصادی مدام تهدید شان می کند، راهس جز تمسک مبارزات خود ندارند و سرای

پیش روی کارچه و منسجم آن نیز تشکلهای مستقل سراسری یک ضرورت غیر قابل اجتناب است. اینتر حکومت اسلامی نیز بویژه دریافته و از سوی دیگر میداننده که تشکلهای دولتی کارگری تا کنون نتوانسته کارگران را در خود جای دهد و لذا پس از انتخابات ریاست جمهوری و با زدن نسبی فضای سیاسی و اعلام آزادی ایجاد احزاب و سازمانهای سیاسی، خانه کارگر آنکه ببتکار عمل را در دست داشته باشد در بهمن ماه ۷۶ اعلام کرد درصدد ایجاد حزب کارگران ایران است.

علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر در نشست دبیران اهرائی خانه های کارگر در سراسر کشور گفت: "آزادی جامعه کارگری، داشتن حزب است" و افزود "حزب بنون پشتوانه مردمی ایده آل جامعه اسلامی نیست و حزبی می تواند موفق باشد که به نیروهای جوان و کارآمد متکی باشد برای تشکیل حزب، مشورت هائی با مسئولین ذریسط گرفته ایم. در مقطع کنونی مراحل اولیه تشکیل حزب در حال بروسی است."

با توجه به سوابق خانه کارگر و میساستهای ضد کارگری آن طبعاً اعتمادی باین ارگان در محافل کارگری وجود ندارد و لذا از پیشنهاد تشکیل حزب انتظار استقبال چندانی نمی تران داشت اما از فضای موجود پس از انتخابات کارگران می توانند برای پیشبرد خواستههای خود و مهمترین آن یعنی ایجاد تشکلهای مستقل سراسری بهره جویند و با طرح خواسته های خود به میدان بیایند. ■

■ کمک مالی رسیده

۱۰۰ مارک آلمان - برلین سلطانپور

سوسیالیسم منجمد ، رفوم رادیکال

اما پیش از شروع و فراسر بررسی این موضوعات به مسأله درخورد
اهمیتی باید اشاره شود ، و آنهم روش جدید تنظیم برنامه و ابتکاری است
که ح . ک . بکار گرفته تا تناقضات دربخش برنامه را دوبرده ابهام
قرار دهد.

بررسی انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری

شالوده برنامه دودولت و دورنمای متضاد

برنامه نوع جدید

روش تنظیم برنامه و ابتکار متناقض ح.ک.ک

درآمد:

بابت تنظیم برنامه ح.ک.ک به لحاظ فرم، ساختمان بستی
موضوعات و شیوه ی طرح مطالبات ترکیبی است از سنت تنظیم برنامه
به شیوه مانیفست کمونیست و برنامه های بجا مانده از سنت بین الملل
دوم. بااین همه ، میان سازندگی برنامه بین این دو سنت با همه ی
آرایش های غلیظی که برنامه از مانیفست به عاریت گرفته است، نباید
موجب این سردرگمی شود که برنامه و مضمون اساسی آن، درحاشیه ی
برنامه های مرحله گرای بازمانده از سنت بین الملل دوم بانی مانده
است. انگیزه ی ابتکار جدید در تنظیم برنامه را نیز اساساً باید درحاشیه
ی آشوب های فکری و تناقضات بجای مانده از سنت های مرحله گرا
و سترون گذشته توضیح داد. تناقضاتی که بخش اول برنامه (بخش
اصطلاحاً مرامی یا نظری) را دربرگیرند ناشی از این است که بخش دوم برنامه
(مطالبات نوری و اصلاحی) قرار می دهد. ماحصل این ابتکار جدید
"سنگترازه های" است که فرا سر هر بند دربخش دوم برنامه ظاهر شده
و با اصرار غریبی بر رابطه بین دو بخش برنامه و بطور مشخص بر رابطه
بین انقلاب و رفوم تاکید دارند. درخاتمه باید به یک نکته دیگر اشاره
شود؛ درعقل این بررسی، علاوه بر ادبیات سیاسی کنونی ح.ک.ک به
آزادی مراجعه شده است که پیش از تشکیل این حزب نیز انتشار یافته
اند. رجوع به آثار گذشته اما نباید موجب آزاده خاطر ی رفتاری حزبی
شود، چرا که این رفقا خود را وارث یک نوع "کمونیسم ژنتیکی" بی
عیب و نقعی می دانند. "کمونیسم ژنتیکی" وی عیب و نقعی که همراه
با تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست (سهند) تولد یافته و امروزه در قالب
ح.ک.ک زیست می کند. هدف این بررسی از مراجعه به این آثار وارده
شکن در چنین پلیسک هائی نیست، بلکه از این زوایا است که برنامه،
برشالوده های نظری ای قرار دارد که پیش تر در این آثار منتشر شده اند.
شالوده های نظری ای که اگر چه در طی زمان تغییر شکل داده و امروزه
در قالب های جدیدی مطرح می شوند محتوای آنها اما دست نخورده
باقی مانده است.

موضوع این بررسی ملاحظاتی است برشالوده ، ساختار و نشانه های
برنامه ی حزب کمونیست کارگری ، (از این پس به اختصار ح.ک.ک)
همراه با این نکات ، روش عمل سیاسی که ح.ک.ک از طریق آن
معرفی می شود ، یعنی سبک کار نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت .
روال بررسی برنامه درسه بخش بهم پیوسته دنبال خواهد شد. دربخش
یک شالوده برنامه یعنی مسأله دولت و اقتصاد سیاسی و جایگاه آن
در برنامه مورد ارزیابی قرار می گیرد. روایت های متضاد و ناهمگون از
مفهوم دولت که پیش تر ها با تفسیری " دولت در دوران انقلابی " توجیه
می شده ، سنجش نمای روایت مرحله گرای بازمانده از سنت بین الملل
دوم است، که با قالب جدیدی در برنامه مطرح شده است. از دل برنامه
دودولت سر بر می آورد؛ دو یک سوی برنامه "دولت آزادی" است که
زمینه ساز "کمونیسم نوری" است و دیگری دولتی که ماهیت طبقاتی آن
معلق مانده و از دیدگاه برنامه آرمان مطلوبی است که نتیجه "تعمیل
اصلاحات به نظام موجود" و سرنگونی جمهوری اسلامی است. به
عبارتی روشن تر دولتی که هم نتیجه "تعمیل اصلاحات به نظام موجود"
است و هم قرار است اصلاحاتی به نظام موجود تعمیم کند!!!

بخش دو به بررسی مفهوم "کمونیسم نوری" اختصاص دارد. در این
بخش مفهوم سوسیالیسم از منظر ح.ک.ک و بنیادهای نظری آن مورد
بررسی قرار می گیرد. روایت ح.ک.ک از رابطه ی جنبش اجتماعی و
مناسبات آن با حزب، و رابطه حزب، و رابطه حزب با تشکل های خود
سامان و همچنین دولت، روایت بوروکراتیک از مفهوم دیکتاتوری
پرولتاریا و برداشت منجمد از دولت کارگری، نشانه های انگاشتن تحولات
سرمایه چه بعنوان شالوده های اقتصادی نظام سرمایه داری و چه به
عنوان کارکرد اجتماعی این پدیده ، مسأله سوسیالیسم در یک کشور
ولغو کار مزدی و... موضوعاتی هستند که در بخش دو مورد ارزیابی قرار
خواهد گرفت .

در بخش سه ، اصلاحات رادیکال که بخش اعظم برنامه ح.ک.ک را
دربر می گیرد ، بویژه روایت منجمد از رابطه فرهنگ و سوسیالیسم
و برداشت واژگونه از مفهوم رابطه اصلاحات و انقلاب مورد بررسی قرار
خواهد گرفت .

سوسیالیسم منجمد ، رفم رادیکال

* اگر کسی دو چشم دارد و می بیند که اگر خود او هم انقلاب نکند، طبقات و اقشار اجتماعی معینی دارند برای دموکراسی انقلاب می کنند، آنگاه باید پاسخ دهد نتیجه این انقلاب در قبال قدرت سیاسی چه باید باشد؟^{۲۰}

از این حکم نیز چنین نتیجه گیری می شد :

" اگر انقلاب برای دموکراسی ممکن است، آنگاه دولت انقلابی دموکراتیک نیز نه فقط ممکن که حیاتی است. اینکه روند تاریخی خود این انقلاب و دولت انقلابی را در چه فاصله ی زمانی " کهنه " می کند و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور قرار می دهد امر دیگری است"^{۲۱}

از چنین احکامی آشکار می شد که جمهوری انقلابی و دولت برآمده از آن از نظر تسوری سازان حزی هر چه بوده باشد، هرگز از جنس دیکتاتوری پرولتاریا و یا به روایت روشن تر دولت کارگری نبوده است. در گذشته این بافت نظری شالوده ی درکهای مرحله گرا از انقلابات بود که در برنامه قبلی (برنامه حزب کمونیست ایران) مطرح گردیده و یا تسوری " دولت در دوره انقلابی " توجیه می گردید. همین قالب فکری در برنامه کنونی با اشکال و شمایل جدید، شالوده برنامه ح. ک. ک را تشکیل می دهد. منتها این بار درسی گرد و خیارها و شعارها و شعارها رادیکال، و یا قالب های جدیدی و چپ نمایی که اوحدون مایه های گذشته، اثبات شده است.

از شالوده برنامه دو دولت با وظایف اجتماعی متضاد سر بر می آورد.

" دولت آزاد " برای " برتراری نوری یک جامعه کمونیستی " و دولت اصلاح گرا برآمده از تبدیل یک رشته اصلاحات به نظام حاکم و براری تحقق پیروسی تجسد خواهدی. در بخش یک برنامه یعنی جانشی که ساختار برنامه توضیح داده می شود، آمده است :

" برنامه ما برقراری فوری یک جامعه کمونیستی است " و یا توضیحاتی که برنامه در حاشیه ی " برقراری فوری یک جامعه کمونیستی " می دهد، این جامعه از طریق " حکومت کارگری که از نظر شکل یک دولت آزاد است " و برقرار خواهد شد.

این روایت ولوتاریستی و اراده گرانه از مفهوم برقراری کمونیسم فوری، لغو کارمزدی در یک کشور، اما زیاد یا برجا نمی ماند و در پیچ و تاب های روایت های ناهمساز از رابطه " انقلاب و اصلاحات " که با تقلیل گرانی اکتونومیستی عجین شده و در راس اصلاحاتی که باید به نظام حاکم " (که حتماً یک نظام سرمایه داری است) تبدیل شود، دولت (ساختار سیاسی) اصلاح گرانی ظاهر می شود که از قرار معلوم یا جدا از نظام حاکم است، اما رسالت پیش برد و تحکیم سامانه های ساختار همان نظام را داراست (نکته ای که شاید به گمندی نزدیک تر باشد تا واقعیت) و یا خود برآمده از ساختار های اقتصادی - اجتماعی همان نظام است.

۱- شالوده برنامه : مدرنیته شدن برنامه های مرحله گرا و سترون گذشته

دولت و دورنمای متضاد

در برنامه ح. ک. ک، دو نوع دولت با ماهیت و وظایف و دورنمای متضاد از هم متمایز می شوند: در یک سوی برنامه یک " دولت آزاد " قرار داده که زمینه ساز برقراری " فوری یک جامعه کمونیستی " است و در دیگر سو فراسر یک رشته اصلاحاتی که باید به نظام حاکم تحمیل شود، دولتی رفم خواه سرگرفته که ماهیت طبقاتی آن معلق مانده و در مرکز شالوده ی اصلاحاتی قرار گرفته، که باید پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، به " نظام حاکم " تحمیل شود.

به مساله " دولت آزاد " و رابطه آن با برقراری " فوری جامعه کمونیستی " در بخش دیگر خواهیم پرداخت، در اینجا اما تاکید را برای توضیح بیشتر، بر پیش و روشی قرار می دهیم که عملکرد آن در تنظیم برنامه بصورت درکهای مرحله گرا از انقلابات جلوه گر شده و دو نوع دولت با وظایف متفاوت و متضاد را در شالوده برنامه قرار می دهد. اینکه بنیادهای نظری ح. ک. ک بر مدار درکهای مرحله گرا از انقلابات و تمایز انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و لویت لونی بردوسی میسر چرخد، مساله جدیدی نیست، مهم اما قالب های جدیدی است که این شالوده نظری در پییکر آن مطرح می شود.

پیش تر ها، از منظر تسوری پردازان " کمونیسم ژنتیکی " درک مرحله گرا از انقلابات حول وظایف محسوری و تسوری تشکیل " جمهوری انقلابی " متمرکز می شد. یعنی جمهوری ای که بر اساس آن " انقلاب برای دموکراسی " به اتفاق طبقات و اقشار اجتماعی معینی ضرورت می یافت :

" ما به این نکته می رسیم که طبقه کارگر ایران در شرایط حاضر از توان برقراری فوری حکومت خویش برخوردار نیست. انجام این آمادگی وظیفه ماست. اما بهر حال ترکیبی از نیروهای طبقاتی جامعه توانایی انجام " انقلاب دیگری " را دارد. این انقلاب " برای دموکراسی و جزو و مقطعی در کل پیروسی انقلاب کارگری است. پیروزی یک چنین انقلابی، به انقلاب کارگران کمک می کند. پیروزی این انقلاب با نیروی واقعی و فی الحال موجود طبقات خواهان دموکراسی انقلابی امری عملی است." اینکه چگونه این انقلاب فوجی - جزو و مقطعی در کل پیروسی انقلاب کارگری است " در صورتی که " طبقه کارگر از توان برقراری فوری حکومت خویش برخوردار نیست " معناتی بود که همواره بی پاسخ می ماند. بهر رو از این دیدگاه " انقلاب دیگری " که از اشکال انقلابات پرولتری محسوب نمی شود، به اتفاق طبقات و اقشار معینی که هیچگاه روشن نشد که این اقشار و طبقات دیگر کیانند، برای " دموکراسی " ضرورتی بود انکارناپذیر:

سوسیالیسم منجمد ، رفرم رادیکال

دولت اساساً ارگانیسم ویژه ای است که بر اثر تقسیم کار از جامعه جدا می شود ویر فراز سر آن قرار می گیرد. در جامعه سرمایه داری دولت و حکومت می توانند اشکال متفاوتی داشته باشند. با وجود تنوع در شکل، دولت هیچ گاه نه در شکل و نه در محتوی آزاد نیست. خصیلت عمومی و پایه ای مشترک انواع و اشکال متفاوت دولت بازسازی روابط نابرابر سلطه (بویژه سلطه طبقاتی) در جامعه مننی سرمایه داری است. آزادی اساساً به معنای آن است که دولت بعنوان ارگانی که از بالا بر جامعه تحمیل شده به ارگان کاملاً فرمانبردار جامعه بدل شود.

مفهوم "دولت آزاد" پیش از صدسال پیش به پیشنهاد لاسالیستها در طرح پیش نویس برنامه گروتا گنجانده شد و بعد ها پوششی شد برای شالوده های فکری سوسیالی دمکراسی قرن شانزدهم دوتوجیه دولت بودروائی. لاسالیستها معتقد بودند که برای رهایی کارگران از استثمار انتخاباتی همگانی کافی است. و در طرح پیش نویس برنامه گروتا به پیشنهاد لاسالیستها آمده بود که "حزب کارگران آلمان برای ایجاد دولت آزاد تلاش می کند" ۶

مارکس در اعتراض به این موضوع و نقد دولت آزاد در نقد برنامه گروتا متذکر شد که :

" دولت آزاد - این دیگر چیست ؟ آماج کارگران، که خود را از شردهنیت گنگ رعایای فرمانبردار خلاص کرده اند، به هیچ وجه آن نیست که دولت را آزاد کنند. در امپراتوری آلمان " دولت " تقریباً همان قدر " آزاد " است که در روسیه. آزادی به معنای آن است که دولت را از ارگانی که از بالا به جامعه تحمیل شده است به ارگانی کاملاً فرمانبردار جامعه مینال کنیم - امروز نیز اشکال مختلف دولت به نسبتی که " آزادی دولت " را محدود کنند، بیشتر یا کمتر آزادند.

حزب کارگران آلمان دست کم اگر این برنامه را تصویب کند، نشان می دهد که اندیشه های سوسیالیستی اش حتی به زیر پوست نیز راه نیافته اند. زیرا به جای آنکه به جامعه موجود (و این در مورد هر جامعه نیز صحت می کند) به مثابه شالوده دولت موجود (یا دولت آینده در جامعه آینده) برخورد کند به دولت بیشتر به چشم موجود مستقلی می نگرد که صاحب شالوده های ذهنی، اخلاقی و آزاد منشانه ویژه است. ۷

امروزه نیز از یک قرن پس از نقد انقلابی مارکس به مفهوم " دولت آزاد " پاروایت های دلخواهی و پوشش های متفاوتی در برنامه حزب رویبرو هستیم که هم زمینه ساز " کمونیسم فوری " است، هم توجیه گر سناریوی سیاه و آلترناتیو فروپاشی مفروض جامعه مننی، و هم محصل تحمیل اصلاحات به نظام حاکم و دولت اصلاح گر برآمده از آن است.



بهره " کمونیسم فوری " و " دولت آزاد " در یکسو و " اصلاحات تحمیلی به نظام حاکم " و دولت برآمده از آن (دولت اصلاح گرا) که گاهاً پوشش " دولت مجدد خواه " را به تن می کند، نشانه هائی هستند از یک بینش متضاد و متناقض که در گذشته بین الملل دوم پرچمدار آن بود و امروزه پس از گذشت یک قرن و تحولاتی که سرمایه و ساختار های آن طی این روند از سر گذرانیده است باز هم در سیمای تفسیر شکل یافته ای، شالوده ی برنامه ح. ک. ک را تشکیل می دهد.

دولت برآمده از " تحمیل اصلاحات به نظام موجود " اما این ویژگی را دارد که تنها از شاهکارهای ح. ک. ک محسوب می شود. این دولت نیز نوع دیگری از " دولت آزاد " است، که از پس یک رشته شعاتر و تقابلهای رادیکال از پیگیره مطالبات اصلاحی برای " تحمیل اصلاحات به نظام حاکم " سر بر می آورد. محاصل این تقلیل گرایسی حرکت از " کمونیسم فوری " روایت ولنتاریستی و از راه گرایانه از مفهوم کمونیسم بسوی اکتونومیسم و دولت اصلاح گرا است.

شاخص های دو دولت در شالوده برنامه

دولت آزاد : بازگشت به لاسالیسم یا بازگشت به مارکسیسم

ح. ک. ک از جمله جریانهای است که منبعی ارتودوکسی مارکسیستی است. بین این ادعا و واقعیت اما دنیائی فاصله است که نمونه وارمی توان آن را در طرح مفهوم " دولت آزاد " مشاهده کرد.

در برنامه ح. ک. ک آمده است که " از نظر شکل حکومت کارگری یک دولت آزاد است " و قطعاً برای برقراری فوری یک جامعه کمونیستی " رابطه این " دولت آزاد " و برقراری " فوری جامعه کمونیستی " موضوع بررسی طولانی تری است که در بررسی روایت سوسیالیسم منجمد از مفهوم فوری یک جامعه کمونیستی، لغو کار مزدی و سوسیالیسم در یک کشور و نیز روایت بوروکراتیک از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا در بررسی ساختار برنامه به آن خواهیم پرداخت. اما اشاره ای به مفهوم " دولت آزاد " در ادبیات حزب و چشم انداز هایی که این جریان در دوره های مختلف از تحولات سیاسی از این مفهوم (دولت آزاد) داشته است در اینجا بی فایده نخواهد بود.

اساساً روشن نیست که ح. ک. ک از مفهوم " حکومت " دستگاه حکومتی را در نظر دارد یا اینکه دولت را که به مثابه ارگانیسمی ویژه بر اثر تقسیم کار از جامعه جدا شده است. رابطه دولت و حکومت اساساً در دستگاه نظری حزب مجهول و گم است.

" دولت آزاد " نیز روایتی است دلخواهی که هم می تواند، نمایشگر بریایی " کمونیسم فوری " باشد و هم دسیاستهای روزمره و جاری حزب ظاهر شود (نظیر ماجرای سناریوی سیاه و سفید و طرح پیشنهادی " دولت آزاد " ح. ک. ک برای جلوگیری از فروپاشی جامعه مننی) و یا اینکه از مرکز مطالبات اصلاحی برنامه سر برآورد.

سوسیالیسم منجمد ، رفرم رادیکال

ساختار سیاسی برآمده از "تحمیل اصلاحات به نظام موجود" چنانکه خود پررغاز جامعه موجود قرار بگیرد رسالتی جز تصادم نظم موجود نخواهد داشت و هر نوع خوش باواری به زمینه های اجتماعی رهایی انسانها از قید و بندهای سرمایه یا کارکرد های اجتماعی اش در مدار چنین بدیل هایی، بازگشت به تجربه های شکست خورده است. دولت سرمایه داری، حافظ مناسبات سلطه ی نابرابر موجود در جامعه منتهی سرمایه داری است. اساس نقد واقعی از دموکراسی لیبرالی، بنیز کشیدن این مناسبات و برقراری دموکراسی حقیقی است. دموکراسی حقیقی نیز محصول فراشد، درهم شکستن مناسبات نابرابر طبقاتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظام موجود (سرمایه داری) و ایجاد جری زمینه های مناسبات برابری طلبانه کمونیستی است. مهمترین گام اساسی در راستای درهم شکستن این مناسبات، و تحویل انقلابی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم از طریق شکل یابی دولت کارگری (دیکتاتوری انقلابی پروتاریا) میسر می گردد.

در برنامه ای که دولت اصلاح گرا از دل "تحمیل اصلاحات به نظام موجود" سر برآورده است، انتظاری هم نمی توان داشت که جایگاهی برای کنترل و مدیریت کارگری و قدرت تولید کننده گان همسفته آزاد، در نظر گرفته شود و رابطه دولت با این مفاهیم روشن شود. دولت اصلاح گرا قرار نیست که حتی خراش هم به مناسبات اقتصادی - اجتماعی نظام موجود " وارد آورد.

دولت بورژوازی و سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی نمونه دولت اصلاح گرا و مساله حقوق و تضاد

سرمایه بعنوان یک رابطه ی اجتماعی روابط و مناسبات انسانها را تحت تاثیر قرار می دهد و به همه ی روزه های جامعه سر می کشد و ایجاد گر بازتولید مداوم روابط اجتماعی متکی بر سامانه های سلطه است. مثلاً در عرصه قوانین منتهی، حقوق و تضاد مناسبات سلطه ی نابرابر در جلوه های گوناگونش چه در شکل مناسبات مالکیت و چه در قالب قوانین منتهی و اجتماعی برجسته و تثبیت می شوند. بطور مثال در قوانین حقوقی، تقدیس مالکیت خصوصی، به مثابه یکی از ارکان اساسی نظام حاکم درآمده و تثبیت می شود و دولت و نهاد قضایی آن نیز در مقام مدافع مناسبات سرمایه سالار ظاهر می شود.

در برنامه ح. ک. ک، در بخش مربوط به مساله "برقراری دادگستری مستقل و تامین عدالت قضایی برای همه آمده است؛ "سیستم قضایی و مفهوم عدالت قضایی در هر نظامی انعکاسی از مناسبات اجتماعی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی در آن است ... و تضاد و حکمیت براساسی مستقل و منصفانه، منوط به دگرگونی بنیادی جامعه طبقاتی موجود است"

دولت اصلاح گرا و رابطه رفرم و انقلاب ولنتاریسم بوروکراتیک و تقلیل گرانی اکتونومیستی

ماحصل ولنتاریسم اکتونومیستی، تقلیل گرایی در تبیین وظایف فوری در مهمترین سامانه ی ساختاری یک انقلاب یعنی جایگاه دولت است. دولتی که قرار است در متن "تحمیل اصلاحات به نظام حاکم" محدود بماند. ریشخند آمیز تر اما این است که این دولت اصلاح گرا در قالب شورا پیچیده شده و در پس سرگند واره ای تقلیل گرا از مفهوم دموکراسی صوری و جدا سازی آن از دموکراسی حقیقی و در مقام نقد دموکراسی لیبرالی و پارلمانتاریستی ظاهر می شود. - با این تمایز که دموکراسی لیبرالی و پارلمانتاریستی از منشا، بنیادین اش یعنی "نظام حاکم" که تردید در سرمایه داری بودن سامانه های آن نیست، جدا می شود. نتیجه این کار جدا سازی دولت از "نظام حاکم" بشکل صوری و طرح آن در قالب شورا است.

جدائتی دولت از نظام حاکم و نقد دموکراسی لیبرالی

بر سر نیت ساختار سیاسی دولت اصلاح گرا، که نتیجه تحمیل اصلاحات به "نظام حاکم" است، سرگند واره ای این چنین ظاهر شده است؛

"دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهری بیرون دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که نخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت رتصیب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمی تواند برپارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد." A

ظاهراً با این حکم نمی شود مخالفت کرد، به شرطی که زمینه های اقتصادی - اجتماعی این نوع دموکراسی روشن شده باشد و همراه یا تحریک در ساختار های سیاسی از طریق انقلاب، بنیاد های اقتصادی و اجتماعی آن (سرمایه و مناسبات اجتماعی برآمده از آن) نیز مورد آماج قرار بگیرد.

منشاء اساسی سوخت و ساز اجتماعی دموکراسی پارلمانتاریستی چیزی جز مناسبات سرمایه داری و عملکرد های این سیستم در روابط اجتماعی سرمایه سالار نیست.

اما دولت اصلاح گرا ح. ک. ک. که در شکل شورا قالب بندی شده است، اساساً نه تنها رسالتی برای درهم شکستن مناسبات سرمایه داری در عرصه های مختلف اجتماعی پیشاوری ندارد، بلکه در سراسر مطالبات اصلاحی، هیچ نکته ای در راستای درهم کوبیدن مناسبات سرمایه داری و برداشتن گامهای سنجیده در این راه مشاهده نشده و آماج های گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم معلق مانده است. دولت اصلاح گرا اساساً تنها درصود ی پکرشته مطالبات تجدخواهی و پکرشته تحولات آذاری باقی مانده است. چنین روش نقدی موضوع نقد را از پایه های اجتماعی اش جدا نموده و نقد دموکراسی لیبرالی را در عرصه حقوقی محدود می نماید.

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری باید جایگزین اتحادیه ها شوند و در برابر این حزب پوششی شده است برای دولت اصلاح گرایی که نتیجه فراشد تحمیل اصلاحات به نظام موجود است. روایت های آزادانه ی ح . ک . که از مفهوم شورا ، هم مضمونی و هم کارکرد اجتماعی شورا سترون می کند.

شورا قومی، موقت یا دائمی از خود فعالیتی و سازمانیابی در محیط کار (شورا ی کارگری) و یا محیط زیست (شورای شهروندی) است که در دوران معینی از تکامل توای طبقاتی پدیدار می گردد. هدف این نوع سازمانتگری دخالتگری خودسامان در زندگی اجتماعی ، کنترل تولید و شرایط کار و اساساً کوشش برای دگرگونی انقلابی اوضاع سیاسی جامعه است .

دوام و ماندگاری شورا ، اساساً بستگی دارد به تعادل طبقاتی قوا در سطح جامعه . اگر تعادل طبقاتی قوا بسوی سامانه های سرمایه سالار و دولت بورژوازی باشد ، عملکرد اجتماعی شورا ، آرام آرام سترون می شود و اگر نتیجه تغییر تعادل قوا بسمت فراشد انقلاب باشد ، شورا می تواند نوعی سازماندهی ماندگار ی باشد برای تحویل در قدرت سیاسی و خود فعالیتی کارگری و مردمی.

هدنی که ما از سرنگونی دولت سرمایه داری و جمهوری اسلامی دنبال می کنیم ، برقراری جمهوری شورایی است . جمهوری شورایی بعنوان شکلی از دولت کارگری و بدون واسطه ی هیچ دولتی دیگری . جمهوری شورایی یک شکل دایمی از سازماندهی دموکراسی انقلابی و کارگری و جلوه ای از دخالت مردم در سامان دادن ، سرپرست خودشان است . کوششی است برای شکل دادن به حکومت خودسامان کارگران و زحمتکشان یعنی اکثریت جامعه برای درهم شکستن مناسبات نابرابر و تلاش برای درهم شکستن سلطه ی طبقاتی از طریق بزرگ کشیدن مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اجتماعی.

جمهوری شورایی در واقع پیوند گفلسازی سیاسی در سامانی دولت کارگران برای گذار از شیوه تولید سرمایه داری بسوی مناسبات برابری طلب کمونیستی است . جمهوری ای که ترکیبی است از شوراها در محیط کار و محل زیست (شورای شهروندان) که سامانه های هدایت اقتصاد و سیاست در "جامعه مدنی" را به عهده می گیرد و مهمترین شاخص آن نیز این است که شکلی از دموکراسی کارگری در برابر دموکراسی بورژوازی است. اگر دموکراسی بورژوازی ، مناسبات سنتی پیشاسرمایه داری را نقی می کند و زمینه های رشد جامعه مدنی بورژوازی را فراهم می نماید ، یعنی سامانه های ستم ، اقتدار و اشکال گوناگونش و در مرکز آنها ستم طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارد و اساساً دولت بورژوازی در مقام حافظ این مناسبات سلطه بر فراز جامعه قرار می گیرد ، دولت کارگری متکی به نهاد های خودسامان کارگری و مردمی ، تمامی مناسبات نابرابر سلطه و دراز آنها سلطه ی طبقاتی را آساج قرار داده

بی شک اینها همه نکات مهم ، اساسی و درستی است از مفهوم سیستم قضایی و روابط آن با مناسبات طبقاتی در جامعه . باین همه پرسش این است که دولت اصلاح گرا که هیچ رسالتی در زیر و رو کردن مناسبات طبقاتی حاکم به عهده ندارد ، و خود محصور اصلاحات در نظام حاکم است ، چه جایگاهی و نقشی در تحقق عدالت قضایی می تواند داشته باشد که هم مناسبات طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارد و هم مدعی دادگستری مستقل و عدالت قضایی است . در همین جاست که احکام فوق تنها نقش سرگند واره ای را ایفاء می کنند که بر روابطه دویخش برنامه پرده ساطری می افکنند. دویخش از برنامه که پا دودولت از یکدیگر متمایز اند ، و امر تغا و حقوق در هر یک جایگاه خاص خود را دارد.

دولتی که نخواهد در راستای درهم شکستن روابط طبقاتی و ماشین بوروکراتیک - نظامی ، مناسبات موجود حرکت کند ، هرچقدر هم که از نقد اخلاقی قوانین سرمایه داری سخن بگوید ، نقشی جز به بازتاب مناسبات موجود نخواهد داشت . تنها دولت کارگری برآمده از انقلاب اجتماعی است که می تواند مناسبات موجود را درهم شکند.

دولت اصلاح گرای مطبوع ح . ک . که قرار است از دل "تعمیل اصلاحات به نظام حاکم" سرگورده موهوم معنوده همین نظام مقید بماند ، تنها زمانی می تواند در مقام عامل اجرایی "سرگنواره های ابتکاری" ظاهر شود که خود ح . ک . ک سکاندار و همه کاره آن باشد. در چنین جامعه مفروضی نیز نه تنها از دولت کارگری واقعی خبری نیست بلکه حتی تجدد خواهی متکی بر دموکراسی لیبرالی نیز که دست کم تضمین کننده آزادی افراد باشد ، نیز با مخاطره روبرو است. این نوع حکومت هر شکل و شمایی داشته باشد ، چیزی فراتر از نظام های بوروکراتیک متکی بر استبداد حزبی نخواهد بود.

دولت اصلاح گرا در قالب شورا

حکومت شورایی بر فراز مناسبات سرمایه داری

یکی از ابتکارات ح . ک . که قرار دادن دولت اصلاح گرا در قالب شورا است . برای کسی که به ادبیات این جریان آشنا باشد این نکته اما چنین تعجب آور نیست. دلیل آن نیز روایتی است که ح . ک . که از مفهوم "شورا" ارائه می دهد. روایتی دلخواهی و پررسم و وز - در این روایت شورا به پوششی می ماند که بر درونمایه های متفاوتی کشیده می شود . قالبی است که هر چیزی یه فراخور نیاز و مصلحت در آن ریخته می شود . یکروز در دل سیطره استبداد حاکم به شکلی از تجمع کارگری اطلاق می شود . صرفاً به این دلیل که کارگران خود نماینده خود را انتخاب کرده اند. روزی دیگر به تشکلی فرضی اطلاق می شود

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

همگانی، قانون گذاری مستقیم، حقوق مردم، میلایشیای خلق و مانند اینها [مقایسه شود با برنامه ح. ک. ک. بویزه بخش دوم برنامه] که صرفاً پروژای خواسته های بورژوازی (حزب مردم) و (جمعیت صلح و آزادی) هستند ، چیز دیگری در برنارد * ۱۰

آنگاه مارکس پس از نقد جامعه سرمایه داری و دولت بورژوازی، بر مهمترین شاخص پیروید سیاسی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یعنی جایگاه دولت کارگری (بدون واسطه هیچ دولت دیگری) چنین تاکید دارد :

* میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران دگرگونی انقلابی یکی به دیگری قرارداد، در انطباق با این، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که در آن دولت جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد. * ۱۱

روشن است که مفهوم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا از نظر مارکس که خود منقد سنت بلانکیستی، اراده گرایانه و جانشین گرا نه است و بارها بر این نکته تاکید کرده که رهایی طبقه کارگر بدست خود او امکان پذیر است، با مضمون به اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " و " دولت آزاد " برای تحقق کمونیسم فوری، دنیایی فاصله دارد. دنیایی که سوسیالیسم منجمد را از کمونیسم متمایز می کند.

دوگتمان مارکس اما حقیقتی است که روایت های واژگونه دستون شده از مفهوم " بازگشت به مارکس " را عریان می کند. ولنتاریسم اکونومیستی حکایت یک روایت صخ شده است از مفهوم بازگشت به مارکس . ■

پانویست ؟

- ۱ - دولت دوره انقلابی (منصور حکمت) نقل از بسوی سوسیالیسم دوره دوم شماره ۲
- ۲ - همان منبع
- ۳ - همان منبع
- ۴ - یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری
- ۵ - یک دنیای بهتر...
- ۶ - نقد برنامه گوتتا ترجمه ا. بزرگر
- ۷ - همان منبع
- ۸ - یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری
- ۹ - در این زمینه نگاه کنید به شماره های مختلف نشریه سوسیالیسم دوره اول درباره سبک کار
- ۱۰ - نقد برنامه گوتتا
- ۱۱ - همان منبع

و خود نیز همراه یا محور نابرابر های اجتماعی، سیاسی و... مدام پرمزمرده می شود.

حکومت برآمد * از تحمیل اصلاحات به نظام موجوده * و در واقع دولت اصلاح گرا اساساً چنین رسالتی بعهده ندارد. در برنامه ای که بیشتر مطالبات آن شرح ریزترین زمینه های اصلاحات در جامعه آنهم به روایت ح. ک. ک. است و حتی بر ضرورت تغییر الفبای کنونی به لاتین نیز تاکید شده، اما کوچکترین نشانه ای از کنترل و اداره کسارگران و زحمتکشان بر تولید اجتماعی در آن مشاهده نمی شود، نه از کنترل و اداره کارگری بر تولید و محیط کارخیزی هست و نه از قدرت تولید کنندگان همبسته آزاد. طرح " حکومت شورایی " چیزی جز یک روایت دلخواهی برای پوشش یک تباری رادیکال به دولت اصلاح گرا نیست. دولت اصلاح گرایسی که تنها در محدوده تجدخواهی باقی می ماند و تجدد خواهی مدرنیسم جدا از سوسیالیسم را تداعی می کند. بدون آنکه در نظر گرفته شود، در دنیای امروز مدرنیسم جدا از سوسیالیسم و جدا از مهمترین شاخص سیاسی آن یعنی قدرت سیاسی اساساً در جازنی در حاشیه نظام موجود و سنت های وابسته به آن است. دولت اصلاح گر اگر چه در قالب حکومت شورایی پیچیده شده است اما این نوع حکومت شورایی، حکومتی است بر فراز نظام سرمایه داری. یعنی حکومت شورایی از نوع باسبه ای آن.

شالوده برنامه: مدرنیزه شدن درک های مرحله گرا!

و تناقض ولنتاریسم - اکونومیستی

ماحصل بینش مرحله گرا و التقاطی از رابطه فرم و انقلاب و فراشد تحول به دولت اصلاح گرا از " طریق تحمیل اصلاحات به نظام حاکم " چیزی فراتر از چرخش از کمونیسم فوری و دولت آزاد حامل آن بسوی دولت اصلاح گرا و تحمیل اصلاحات به نظام حاکم در پوشش روایت مجرد از تجدد خواهی صرف، چیز دیگری نیست. نتیجه این کار این است که در پس ابتکارات برنامه نویسی نوع جدید کمونیسم فوری، اراده گرا و بوروکراتیک دویکسو قرار دارد و دولت اصلاح گرای دوسوی دیگر. دولت با دو اهداف متضاد. تقلیل گرایسی از ولنتاریسم بسوی اکونومیسم.

مهمترین گیر این روش التقاطی همانگونه که پیش تر گفته شد، فقدان گسست از درک های مرحله گرا از انقلابیات متکی بر سنت بین الملل دوم و پدیداری دو دولت در برنامه آنهم در آخر قرن بیستم است.

مارکس در نقد این بینش بیش از یک قرن پیش که هنوز سرمایه تا این حد نجومی گسترش نیافته و بگونه ای امروزی در زندگی اجتماعی دردم

تنبه نشده بود، چنین نوشت :

* خواسته های سیاسی برنامه (منظور پیش نویس تنظیمی برنامه گوتتا است) به غیر از مکررات کهنه ای که برای همگان آشناست - انتخابات



در مقابل مردسالاران جنسیت گرا می گویند، زنها ضعیف اند، مغزشان کوچکتر از مردهاست، آنها توانایی مسئولیت های مردانه را ندارند، بعنوان مثال رفسنجانی درخطبه نمازجمعه چنین ادعایی را می کرد، یا بنی صدر که اشعه ای را درموی زنان کشف کرده بود که مردان را اغوا می کند. این اندیشه ها ازسوی خیلی های دیگر طرح شده است، ازجمله باصطلاح روشنفکران و اهل علم جنسیت گرا. مذاهب وایدئولوژی های مختلف و عمدتاً طبقات حاکم براین مینا برخورد خود را با زنان توجیه می کنند.

درمیان این دو قطب جنسیت گرا گروههای دیگری نیز وجوددارندکه علیرغم اینکه بر جنسیت تاکید نمی گذارند، اما درعمل وبیشتر درسیک کار و نوع خواست ها به این یا آن قطب نزدیک می شوند. بعنوان مثال تشکل های زنانی حتی یا نام ایمنه های سوسیالیستی صف بندیهای زنانه و مردانه ایجاد می کنند و مانع شرکت مردان درجنبش زنان می شوند یا به آن بهائیت نمی دهند.

درنوع تبلیغات خودمردان را آماج حمله قرار می دهند و نه روابط اجتماعی مرد سالار را. الگو های زنانه مردانه را به رسمیت می شناسند و برابری این الگوها مورد نظر آنهاست نه آزادی زنان و به اشکال مختلف و با توجهات مختلف درعمل به قییمتستها جنسیت گرا نزدیک شده و آنها بازتولید می کنند، چه این نوع سبک کار و چه قییمتست جنسیت گرا که روزگاری محبوبیت داشتند، امروزه منزوی شده اند و تاثیر اجتماعی خود را از دست داده اند.

درمقابل مردان و زنانی که در تشکل های بی کرد می آیند که اولاً از حیات فعال زنان در آن خبری نیست، خواسته های آن محدود و ابتدائی است، درعمل دیگر نیستند، وخواسته برابری تنها زینت بخش برنامه آنها است، درعمل وسبک کار با زنان برخوردی مردسالارانه و قییم ماب دارند ودرواج فعالیتشان برای جنبش زنان خیرخواهی می کنند و آدرس و تلفن پلیس وخانه های حمایت از زنان را دراختیار زنان ناراضی و معترض می موقوف خود می گذارند ودرعمل بخشی از وظایف دولتی و انجام می دهند. بدین ترتیب دونهایت جامعه مردسالار را بازتولید می کنند. یعنی درعمل بنام سوسیالیسم ودرانتظار انقلاب اجتماعی درجنبش زنان خود را بی وظیفه می کنند. با بی اعتبار شدن این دیدگاهها درمیان جنبش زنان اینک رویای این تحلیلها را درسبک کار این گروهها باید جستجو کرد.

برای کوشش درراه یافتن پاسخ صحیح باید ابتدا ساختار یک جامعه را درنظر بگیریم. زن یا مرد دوجامع کنونی جایگامی اجتماعی هستند. یعنی کسی که زن بدنیای می آید، ازقبل کرسی معینی با حقوق ووظایف معین و نوع برخوردی معین برای او تعیین می شود یا شده است. او طبق مدلی از پیش تعیین شده تربیت می شود، یعنی تربیتی زنانه پیدا می کند با عروسک پرورش می یابد و برای انتخاب شلن مهیا می شود. مهریاتی و گذشت بنام صادراتی به او تلقین می شود. چنین تربیتی او را برای خشونت پذیری و سرکوب آماده می کند. برای فرودست بودن وپذیرش شکست ویردباری - او باید قبول کندکه زنها اینطورند و این امری بیولوژیک است. این از خود بیگانگی و فرم گرفتن ازسوی جامعه همه را یک شکل و یک جور می کند و خلاقیت های فردی انسانها را می کشد و از جامعه حقیقتاً یک اردوی نظامی ساخته است. سرمایه عظیمی در این راه به جریان می افتد - روزنامه ها و تلویزیون این مقام را تبلیغ می کنند. این مسئله تنها شامل زنان نمی شود. مردان نیز طبق مدلهای مردانه پرورش می یابند، پشت این مدلها ی مردانه و زنانه موقعیت های اساسی و تحلیلی نباید دیگری وجود دارد بنام مقام کارگری و مقام سرمایه داری. کسی که درمقام کارگری قرار داده شده عرض و طول زندگی و امکاناتش معین است. ما می بینیم باکمی تفاوت، کارگران یک جامعه دریک سطح زندگی می کنند و هر کس دراین مقام قرار می گیرد همان مشخصات و امکانات را دارا می شود، و سرمایه دار به همین شکل یک مقام و کرسی درجامعه فعلی است. سرمایه دار خودش کار نمی کند، اما اداره اقتصاد و سیاست را به عهده دارد. کارگر باید تولید کند و اداره اقتصاد و سیاست یعنی از سرنوشت خود و کارش بی خبر و دور باشد - طبیعی است هیچکس دوست ندارد و نمی خواهد سرنوشت اش توسط دیگران رقم بخورد و اعتراض می کند، نه زنان و نه کارگران این کرسی

و مقام اجتماعی را نمی پذیرند، یعنی با این ساختارها و مقام های اجتماعی سرستیز دارند. از اینجا یک موقعیت اجتماعی دیگر خلق می شود، بنام پلیس و ارتش و دولت برای سرکوب مخالفین و معترضین - هر جامعه طبقاتی در عمیق ترین ریشه های خود چنین استخوانبندی دارد. انسانها از قسلی و از بسود تولد چنین موقعیت و شخصیت هایی را باخود نمی آورند، بلکه درجریان تقسیم کار اجتماعی و تقسیم بندی های طبقاتی دارای این شخصیت ها و مقامهای اجتماعی می شوند و در اساسی ترین مسائل تبدیل به ابزار پیشبرد آن مقامهای اجتماعی می گردند. سلطه یک طبقه و شیوه تولید اساس تفکر حاکم بر جامعه است، از اینسو سلطه گروهی بر گروه دیگر و تبدیل شدن انسانها به ابزار منافع دیگری نرم بسیار پذیرفته و ساختار یافته جامعه طبقاتی است - خشونت در چنین ساختاری که مبتنی بر سلطه است همراه سلطه و پشتیبان آن و یکی از ابزار سلطه است، البته اگر خشونت را فقط کتک زدن ندانیم -

این رابطه اجتماعی مبتنی بر سلطه بازتولید کننده است و استثمار بر گروههای فرودست اجتماعی است و تفکر سلطه طلب و روابطه نابرابر میان انسانها را توضیح می دهد. این رابطه نه بین زنان و مردان جامعه، حتی بین افراد آحاد گروهی همسرز نمی می تواند بازتولید شود و به صورت سلطه فرد بر جمع خودتمایز کند.

در پاسخ به سوال شنوندگان راديو

آیا باید به پلیس مراجعه کرد ؟

برای زنی که زیر ضربات کتک خورد می شود، هرگونه عکس العمل، هرگونه دفاع از خود و از جمله مراجعه به پلیس امری طبیعی است. نه پلیس سوله که بقول دوستی "از جنبش زنان تاثیر گرفته است" یا بقول یکی از دوستان دیگر "مردمی است، بلکه هر پلیسی حتی خشن تر و سرکوبگرتر. زیرا کسی که کتک می خورد نیاز به کمک دارد. این وضعیت خاص نباید باعث شود که ماهیت و دایره عملکرد و نقش سرکوبگر پلیس و خشونتی که ذاتی این ارگان است از تبلیغات جنبش زنان حذف شود یا به حاشیه برود. حتی خانه های زنان و جنبشهای رادیکالی که معروف به ضد مرد هستند با پلیس مرز می کشند، برخی از آنها به این خاطر که پلیس خود به خاطر خشونت ذاتی ضد خشونت نیست و برخی به این خاطر که پلیس اساساً مردانه است، این توضیحات را وقتی به کار می برند که ناتوانیها و محدودیت پلیس را در آمار ها می بینند. آمارها یی که خود خانه زنان تهیه می کنند و محققین این عرصه تهیه کرده اند. اما برای سوسیالیستها پلیس ارگان سرکوب هرگونه مخالفت باوضع موجود و پاسخ طبقه حاکم به معضلات اجتماعی است. طبقه حاکم و امروری بودروازی روش کارشان اینطور است که جرم را در مجرم جستجو می کنند و به علل اجتماعی آن نمی پردازند. زیرا علت جرمها درحاکمیت مبتنی بر منافع آنها نهفته است. سود حاصله از قاچاق مواد مخدر و درصد معینی از بیکاری و... که خود عامل بسیاری از جرمها هستند نادیده گرفته می شود، رابطه فقر و آگاهی که بستر خشونت بین افراد پایین جامعه و از جمله کتک خوردن زنان است عدم حاکمیت مردان و زنان طبقات پایین جامعه بر سرنوشت خود که یکی از عوامل عقب ماندگی و جرمزایی به حساب می آید، مسائلی نیستند که خود جرم محسوب شوند یا علت جرم قرار گیرند، زیرا حیات طبقه حاکم و از جمله پلیس را به زیر سوال می برد. ازاینرو جرم را در خود مجرم دنبال می کنند. به این خاطر جرم را رها می کنند و به مجرم می پردازند. جرم زیر دست و پای پلیس رشد می کند و به حیات خودش ادامه می دهد، درحالیکه بعضاً مجرمین اعدام می شوند، اما جرم دوبرابری می شود. مجازات از دیدگاه آنها جنبه انتقام جویانه و سربوشت گذاشتن بر جرم دارد - از دیدگاه آنها مجرم ذاتاً مجرم است.

سوسیالیستها مجرمین را قربانیان جرم می دانند و تنها برای معانعت از آسیب رسانی به دیگران به کنترل مجرم می پردازند و برای از بین بردن علل جرم تلاش می کنند، تا آنجا که به رابطه افراد مربوط می شود. ■

مهن سخنرانی سعید از فعالین هسته اقلیت درآرژو زنان ، فرستنده مجلی استکهلم

آیا خشونت امری مردانه است؟

در همین کشورها نابرابری زنان و مردان کماکان مسئله روز است . بازهم میلیونها زن جرئت نمی کنند در ساعاتی از شب رقت و آمد کنند ، بازهم هزاران زن روزانه کتیک می خورند و به قتل می رسند ، بازهم بیکاری میان آنها بیشتر است ، بازهم مورد تجاوز و خشونت قرار می گیرند... الی آخر که همه میلانیم اعمال این ستم عریان به بخشی از جامعه بشری ، بررسی علل و ریشه کن کردن این نابرابری را به مسئله اساسی جنبش های انقلابی تبدیل کرده است . نخستین سوال اینست که ریشه این ستم در کجاست ؟ پاسخ به این سوال در واقع حاوی پاسخ به سوال ریشه های خشونت هم هست . بخشی از فعالین جنبش زنان ریشه این ستم را در جنسیت زنانه و مردانه جستجو می کنند و بر اختلاف و حتی تضاد در جنس تاکید می کنند . طبیعی است که اینجا خشونت را امری مردانه می دانند و عمدتاً معتقدند که خشونت در جنس مردانه وجود دارد و مردان ذاتاً خشن و بالطبع مجرمند ، لذا باید در مقابل آنان قدرتی زنانه ایجاد نمود . بدین ترتیب جامعه بشری به دو قسمت تقسیم می شود . زنان و مردان و مرز آشنی پذیری آنها را از هم جدا می کنند . به زعم اینها زنان صلح طلب ، شورانگیز و ضد سلطه اند ، اما مردان جنگجو ، خشن و سلطه گرند... و جنگها را مردها راه می اندازند . از آرزوهای این گروه تحقیق سلطه زنانه بر جامعه است . خانه های افشار در سخنرانی اش می گوید ؛ هزاران سال مردها حکومت کرده اند ، بگنارید صدسال هم زنها حکومت کنند . در جنگ ویتنام مردها عامل خشونت بودند و... یا حتی مردها هستند که جنگها را آفریده اند . (و ملاحظه می کنید که در این جنگ ویتنام سرمایه ها و نقش شان از یکسو و اتفاقاً حضور مردان و زنان بسیاری در جهان در مقابل این جنگ نادیده گرفته می شود) آنها معتقدند در دنیای مختلف زنانه و مردانه وجود دارد .

بقیه در صفحه ۱۱

قبل از آنکه وارد بحث خشونت شوم ، برای ذکر اهمیت مسئله باید نگاهی هر چند کوتاه به وضعیت زنان بیاندارم . هزاران سال است که نیمی از بشریت برانگیز بنفش از سایر گروههای اجتماعی فرودست تحت انقیاد و ستم بسر می برند . من روی اینکه چه حقوقی از زنان سلب شد است نمی روم ، کافی است که بدانیم هزاران سال آنها از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بوده اند . اما می خواهم به این مسئله اشاره کنم که جامعه بشری در ستم به زنان از چه منبج عظیم رشد و تکامل به همین علت محروم شده است . هرگز فکر کرده اید که اگر این نیمه بشریت فرصت و مجال می یافت تا تکامل آزاد خود را طی کند امروز جامعه در کجا ایستاده بود؟

آنها را به کار خانگی واداشتند و کار یکنواخت خانه و عرصه محدود آن مانع رشد و تکامل آزادانه یخشن بزرگی از زنان شد . عدم تماس با جامعه و محرومیت از آموزش و حقوق اجتماعی ضربه عظیم دیگریست که این نیمه جامعه را آسیب زد و مانع از آن شد که در حیات جامعه نقش فعالتری بعهده داشته باشند ، پاسدار این ستم و بردگی مردانی بودند که خود برده حاکمان بودند ، مردانی که بنویه خود زیر سلطه بودند و این سلطه مانع از هرگونه رشد آزاد آنها نیز بود . آنها زنان و کودکانشان را می زدند و طعنه حاکم همه را . حاکمیت این وضعیت بر جامعه بشری قدمتی هزاران ساله دارد . خشونت و سلطه در تاریخ این جامعه بافته شده است . کتیک زدن کودکان در مدارس تا همین چند دهه قبل یک وسیله تربیتی محسوب می شد . امروزه بدنبال مبارزات طولانی و افزایش امکانات جامعه بشری گشایشی در این وضعیت ایجاد شده است و ظاهراً این وضعیت تغییر کرده است . اما هرچه بیشتر بنیادهای این ستم به حیات خود ادامه داده و این ستم را باز تولید می کنند ، خواسته هایی که یکروز آرمانهای جنبش زنان را تشکیل می دادند ، وقتی بنست آمدند ، عدم کفایتشان را نشان دادند . مثلاً برابری حقوقی زنان و مردان در برخی کشورها قبل قانونی یافته است ، اما

آدرسهای تماس

کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز نموده:

ورسید آنها به آدرس ما ارسال نمائید:

D.ARYANT
K.T.O:32 32 51 18
BLT.250 50 180
STADTSPAKASSE
HANNOVER
GERMANY

POSTFACH NR: 412
30004 HANNOVER
GERMANY

I.S.S
BOX 71 38
17 170 SOLNA
SWEDEN

زنده باد سوسیالیسم